

شروع فرہنگ



احمد علی کھزاد

قسمت اول

یادداشت:

چندی قبل تعدادی از متعصبین قومی و نوکران اجنبی مرا متهم نمودند که در نشر دوباره آثار علامه کهزاد بزرگ واژه های آنرا تغییر داده و به اصطلاح کثیف آنها واژه های " ایرانی" را بکار میبرم. اینها همان دشمنان زبان فارسی دری هستند که فارسی، دری و تاجکی را سه زبان مختلف دانسته و لحظی از بدکاری در حق این زبان دریغ نمی کنند. اما بسیار ذلیلانه همیشه از این زبان استفاده هم میکنند.

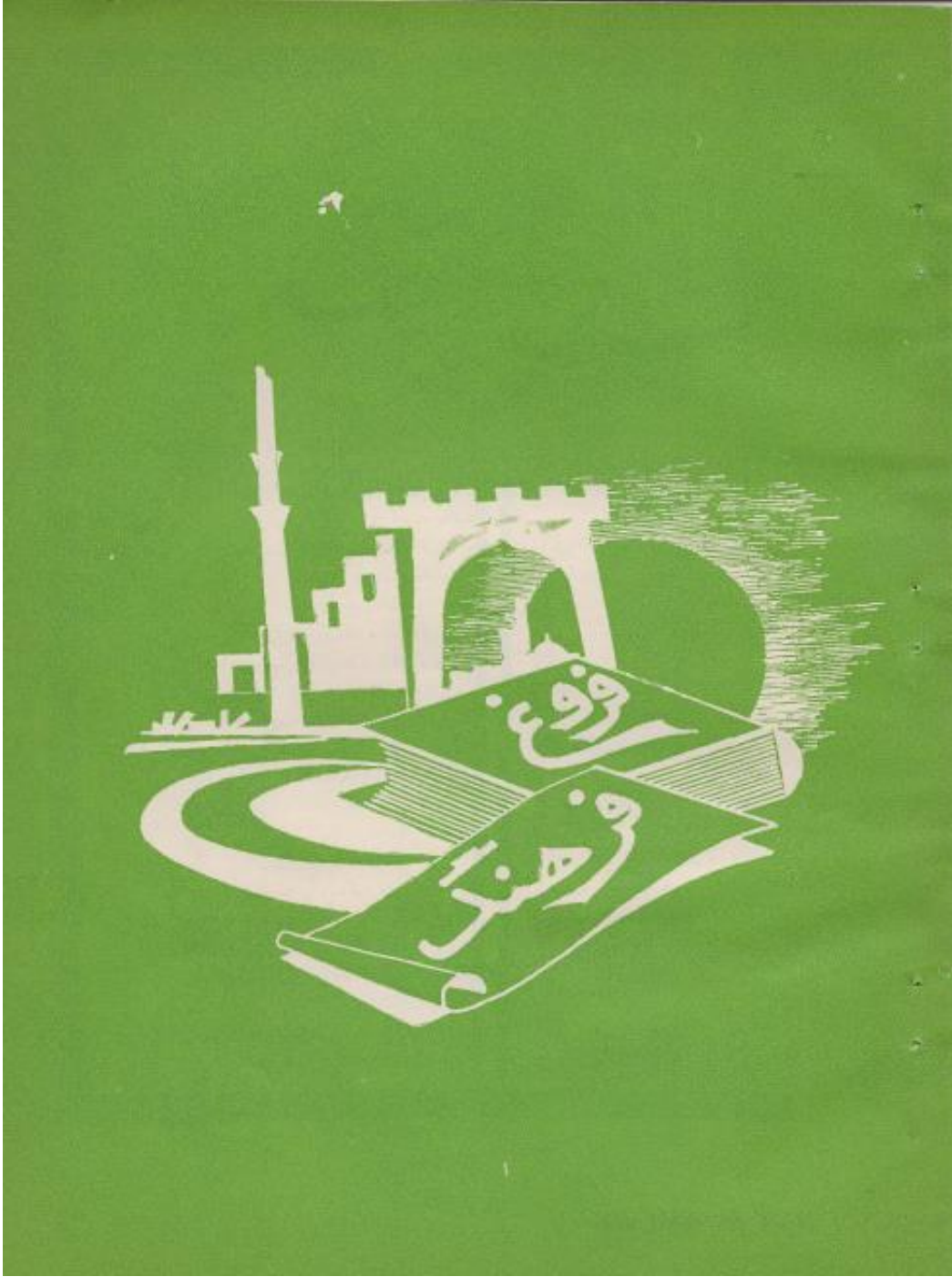
بهر حال برای اینکه برای دشمنان زبان فارسی دری رسانده باشم اینک رساله «فروغ فرهنگ» را که در سال 1345 نوشته و در سالنامه 1346 انیس به نشر رسیده دوباره به نشر میسپارم تا متهمین به چشم کور خود ببینند که آن واژه هائی که آنها آنرا خارجی مینامند در آثار کهزاد بزرگ وجود دارند و به هیچ وجه خارجی نبوده بلکه ادبیات غنی ما همه آنها را در خود دارد و در قلب افغانستان در شهر کابل، در مغز وزارت اطلاعات و کلتور آن زمان و در نشریه رسمی دولت شاهی افغانستان یعنی در سالنامه روزنامه «انیس» به نشر رسیده و چاپ شده است. و خداوند تمام کورها را چشم بینا اعطا فرماید و از تعصب و توهین و تهمت شان کم کند و کشور ما را از بلای شان رهائی دهد.

از دوستان ارجمند، هموطنان عزیز و آنهائی که کوچکترین تعصبی ندارند معذرت خواسته و امید وارم محتویات این اثر برای شان مفید، ارزنده و روشنگر باشد و فریب دشمنان داخلی و خارجی فرهنگ این کشور را نخورند. بقیه در آینده به نشر خواهد رسید.

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

4 مارچ 2015



نویسنده: احمد علی کہزاد

فروع فرنگ

شاک های افغانستان از نظر موقعیت
جغرافیایی در دل آسیا افتاده و نویسنده گان
اروپایی غالباً این حقیقت را به صفت «چهارراه
آسیا» تعبیر کرده اند .
شبهه بی نیست که جریان های فکری از
شرق و غرب و از شمال و جنوب از اینجا گذشته
و در اینجا بهم تماس کرده و از برخورد آن
با یکدیگر و با آنچه از خود این سرزمین بوده
جرقه هایی تولید شده که گاه بگناه تابش آن
از مرزهای ما گذشته و تار و پودر آنها دفته است .
در صحنه هایی که بعد ازین میآید کوشش
شده است تا جایی که مقدور باشد خطوط بزرگ
این جریان های فکری و مدنی را بصورت
ایجاز ترسیم کنیم و از پیرایه های سیاسی
و تعصبات متفی و جدل های لفظی و مناقشه های
نظامی بکلی دوری جویم . باشد که در فروع آن
جلوه های فرنگ این سرزمین گهنگال
با تعلقاتی که در روزگار آن باستان با مدنیت
های خان مای همجو داشته روشن تر شود .



تا این بی مودخ معروف معاصر انگلیسی که
اینجا در پارماهم آمده سخن را نی ما کرده
و کتابی هم در مورد افغانستان زیر عنوان

(بین اکسوس و جمننا) نوشته در تحلیل
مطالاب تباریستی نظریه خاصی دارد
در نظر این مورخ مصر انگلیسی تاریخ فقط
همان تحول ذهنی و فرهنگی و مدنی بشری است که
در آن وضع فرد و جامعه و سرزمینی از مرحله
بسر مرحله پیشتری گراشیده . قرآنسوی هایك
سلسله مفصل تاریخ جهانی دارند که زیر عنوان
عمومی (ارتقاء بشریت) نشر شده و در ذیل آن
برای هر ملت و کشوری جلد های وضع کرده
و هر جلد را يك یاد و پاچند نفر نوشته اند بنام
آن سرزمین نوشته و روی هر فرقه علاوه بر ذکر
وقایع تاریخی که شکل تحلیلی دارد مدف بهای
این دوره تاریخ معرف نقش فرهنگی و سهم مدنی
و اجتماعی هر ملتی است در شاخه بشری
که همه یکسان از آن مستفید میشوند .



آیا میشود ما هم ولو بصورت ابتدایی باشد
خطوط عمومی جلوه های مدنی و فرهنگی و هنری
و ادبی سرزمین های دیار خود را در روزگار آن
باستان (این مطالعه تحلیلی محدود به دور پیش
از اسلام است) رسم کنیم ؟ این کار هر قدر
مختصر هم باشد خالی از اشکال نیست و اسنادی
که سخنان ما بدان تکیه کند بسیار محدود است

و آنهم در اکثر موارد فقط از روی پژوهش‌های
 باستان‌شناسی و کاوش‌ها کم‌بیش بدست
 آمده می‌توانند.



در این کوه‌ها، در بین غارها، در
 کرانه‌های این رودخانه‌ها، در این تپه‌ها
 و دشتهای درین دره‌ها و بیشه‌ها و وادی
 ها که بی‌شمارند همه‌جا گسترش یافته‌چه وقت
 مراتب شعوری بشری آغاز خواهد شد تحول
 یافته!

سوالی است که در وضع حاضر هیچ‌کس بدان
 پاسخ گفته نمی‌تواند. در آق‌کپرک و در برخی
 دیگر از دامنه‌های کوه‌ها، در و اغان،
 و دشتخان و پامیر، در نزدیکی‌های دره‌صوف و در
 قره‌کمر (در نزدیکی سنگگان باستان‌شناسان
 امریکایی مانند لوی و پوری) (کادانتن کون)
 در تپه‌های (سرخ‌داغ) و (سفیدداغ) (زنج
 قدیم‌ترین سغلی) علمای فرانسوی (گیرشمن)
 و (هاکن) و در حوزه اذغنداب در ادم‌مراسی
 غندی، (مندیگک) و (شمشیر غاد) باستان
 شناسان امریکایی و فرانسوی (فیرر و پس)
 (لوی و پوری) و (زان‌ماری کزالی) کاوش‌ها



کردند ۱۰ این چند جای در شمال و جنوب و جنوب
 غرب کشور بیش از چند نقطه‌ای نیست دیدن
 می‌ماند که در صدها جریب زمین دوسه ضرب
 کلند زده شود معنای لک چاره نمی‌تست چر
 اینسکه عجا لباً به همین چند ضرب کلند
 که به زمین خورده اکتفا شود و از تاریخ آن
 نتیجه‌ای اتخاذ گردد.



دانشمندان می‌گویند که ذکر کردیم، در جاهایی
 که یاد آوری نمودیم می‌خواهند مرا با اولی
 و قدم‌های اولیه زندگی بشری را
 تعیین کنند و در تجلیات بسیار ضعیف آن
 پیش‌پای خود را به بینند قرار بدهند در تمام جهان
 دیده شده جرقه‌های اولی از پارچه‌های سنگ
 چقماق بریده و دیده بشر در روشن کرده
 اگر به افسانه‌های استخراج آتش گوش
 دهیم با قصه‌های ساختن آتش از سنگی را
 بسخواییم همه جا سرآغاز زندگی انسان از
 دوره قدیم سنگی یا دوره قدیم حجر شروع
 میشود. پیش از اینکه انسان، با شعور خود
 سنگ را بشکند و از آن با برای تولید آتش
 و یا برای بدست آوردن آله و ابزار کار بگیرد
 خود طبیعت آنرا شکسته ندهد و پارچه‌های
 لبه‌دار برنده و تیغ و نوک تیز ساخته. در
 «آق‌کپرک» و نقاط دیگری در دامنه‌های
 کهنسار طبیعت این کار را کرده و انسان
 با شعور ابتدایی از آن اقتدار طبیعی برای
 بریدن و سوراخ کردن کار گرفته آنهاست
 که در غارهای طبیعی در آق‌کپرک یا در غار
 قره‌کمر سنگگان یا در شمشیر غار در نزدیکی
 پنجوا می‌تند ما بین ۵۰ و ۳۰ هزار سال
 قبل زندگی میکردند (صرف نظر از مراتب
 اولی آق‌کپرک که طبیعت با عوامل طبیعی
 خود هزاران پارچه سنگ را از کار کرده و تار و پود

تعمیتی آن به دورهای طبقات الارضی میرسد)
در راه زندگی شومری قدمهای اول را به
همین مشاغل برداشته و از ابزار سنگی طبیعی
استفاده کرده اند.

غارتشندان هندوکش تا حدی که از دوری
شواهد یا قی مانده ایشان در (قره کمر)
معلوم میشود مردمانی بودند شکاری، آتش را
می شناختند و حتی با زدن پارچه های سنگ
چقماق بهم آتش می افروختند، (افزار آنها
پارچه های سنگ غیر صیقلی بوده و احتمالاً
با تبرهای خشن سنگی برخی حیوانات وحشی،
بیشتر قوچ های گوهی را میکشند) این چند
جمله بسیار کوتاه شرح سال بسیار محدود
زندگانی، آنهم زندگانی شومری غارتشندان
هندوکش است که بیشتر در پناه گاه های طبیعی
سلسل جبال افغانستان زندگی می نمودند.



انسان بعد از هزاران سال درک کرد که
سنگ زاپه سنگ دیگر پمالد و صیقلی کنند.
همین کار بسیار کوچک که امروز بشورد
ویش با افتاده معلوم میشود مبادا یک دوره
جدید در ارتقاء فکر بشری شد که آبر
در تمام جهان دوره (نیولی تیک) یا دوره
جدید حجر یا دوره سنگ صیقلی می نامند.
به مجردی که انسان دارای افزار سنگی
صیقلی میشود (کارد و تبر و بیگان) و درفش
(دوره سنگی و غیره) از غارها می بر آید
و در گرا نه های رودخانه های بزرگ بخصوص
رودخانه های که سواحل آن آب و هوای
ملائم داشت مستقر میگردد.

اهلی ساختن حیوانات و آغا ز کشت
زمین دو عامل مشخص این دوره است.
هما نظیر که قره کمر مراتب زندگی قدیم
حجر را به ما معرفی نموده « مندیگک »

در ۵۰ کیلو متری شمال غرب قندهار
بین وادی ارغنداب و هیرمند مدارج تحول
زندگانی دوره جدید حجر را با مراتب
مختلفه آن در طی دوره (کلکولی تیک)
(دوره ایست از دورهای جدید حجر که طی
آن ابزار سنگی صیقلی و ظروف سفالی یکجا
مورد استعمال قرار داشت) و دوره برونز
یا هفرغ در دوره هزار سال ق م آشکارا
میسازد.

اینجا مندیگک را بصفت (تپه) یاد کردیم.
در حقیقت اینجا کدام تپه طبیعی نبوده بلکه
آبچه که شکل تپه به خود گرفته نتیجه تراکم گل
و خاک ریخت و سنگ تسلسل آ بادی ها و
و برانی ها است که اقل در طی ۳ هزار
سال ق م و ۵ هزار سال قبل از امروز سبزه
مرتب تکرار شده است.

اگر تسلسل آ بادی و برانی (مندیگک)
وتپه های (سرخ داغ) و (سفید داغ) زندگی را
در حاشیه سیستان مثالی برای نشان دادن
مراتب تحول دوره جدید حجر در تمام
افغانستان بگیریم عملی به گویا تکرار
ایم بلکه ساحه تطبیق آن از چوکات مرزی
افغانستان کنسولی وسیع تر است زیرا همین
همین تحول زندگی که در حوزه ارغنداب
و هیرمند نمودار شده در سواحل خان های
افغانستان چه در حوزه (اندوس) سند چه در
حوزه (اکسوس) (تپه ها و کورگان های سواحل
داست آمود دریا در خان ازبکستان و تاجکستان
شوروی) و چه در تپه های ایران (وسپالک) و
(جیان) مشاهده شده است و دانشمندان ازین
تشابهات چنین استنتاج کرده اند که یک موج
مدنی وسیعی سراسر خاک های افغانستان و
ایران و هند و پاکستان و ماوراءالنهر و خودزم
را فرا گرفته بود و همین این تحول قراریکه

خود دیدم در مادی گوئی در ماحول بیکر
در خاکهای بهتاور چین هم مشهود است.



مشد بنگک بنا نشان میدهد که باشندگان
پنج هزار سال قبل از امروز که حیوانات
اهلی در اختیار خود داشتند به **فرزانه های**
دو دغانه های بزرگ چون (اندوس) و (اکسوس)
منجمله میرمند که (نیل افغانستان) است و در
قسمت های وسطی و سفلی خود هوای معتدل
دارد **فروید آمده** و به **کله داری** مشغول بودند
و از **ماله آری** و **زمین داری** و **شکار آری**
حیات می نمودند. ایشان هنوز **ساختن سر پناه**
را از گل و خشت بلد نبودند بلکه **در چیری**
های مسرکب از ساقه و شاخسار **درختان**
زنده گالی میکردند. ساقه هایی درختان
را به اصطلاح امروزه **مانند دیرک چیری**
در تقاطعی دایره شکل در زمین گود میکردند
و نوک های سر ساقه های درختان را بهم با
شاخه های دیگر می بستند و روی آن خس
و خاشاک و برگ و بوته انبار میکردند و بدین
ترتیب چیری بدست می آمد که **سر پناه** و **موتول**
آنها بود.

در آغاز هزار سوم (ق.م) خانه سازی با گل
و **بخت** در متمدن بنگک شروع شد (شبیبه می نیست که
در سوز «ایران» در جلگه بین انهر بین
«عراق» مراتب ساختن **سر پناه** از گل و خنی
خشت خام قدمت دارد و به ۵-۶ هزار سال
ق.م میرسد) بگونه ظروف گلی بسیار وسیع
و کلفت و **خشن** ایجاد کردند. از حوالی
دو نیم هزار سال ق.م در مرحله سوم اشغال
تبه آبادی باخشت خام که در آفتاب خشک
میکردند شروع شد دیوارهای خشتی **نمودار**
گردید، ظروف گلی نازک تر و **میر** آن
بهتر شد. **دوات** و **افزار** سنگ صیقلی

بخصوص سرهای **بیکان** دانه دانه در بسیار طرف
از پارچه های سنگ چقماق که در گوه های
(شام مقسود) و (کشک نخود) به رنگ های
سنگ زرد و سرخ موجود است میساختند.

با این سرهای **بیکان** دانه دانه داد سنگی
صیقلی شده که بر سر تیرهای نی و چوبی
می بستند به سبب حیوانات و مرغ های دشتی
و پرنده گان را شکار میکردند. در همین
وقت **افزار** مفرقی هم **نمودار** شد و نمونه های
آن مسانند کسازد، چاقو، **درفش**، تیر،
جوان دوز (استخوانی) هم پیدا
گردید به نحوی که از مرحله سوم اشغال
متمدن بنگک به بعد تا مرحله سیرد هم در تمام
طبقات زندگی آنرا و شواهد آن مشهود
است و به استثنای آن میتوان گفت که دوره
برونز (مفرغ) در افغانستان بسیار طولانی
و در حدود سه هزار سال دوام کرده است.

از مرحله چهارم آبادی به بعد از استخوان
توان **دست** و بنا و قبره حیوانات برای **افزار**
سنگی و مفرقی خود دسته می ساختند که شواهد
آن در **موزه کابل** موجود است.



از نظر معماری هنری در جریان هزار
دوم و هزار اول ق.م در زندگانی مردم در
دای های ارغنداب و میرمند تحول شایسته
نمودار شد.

از نظر معماری بک آبادی نسبتاً بزرگ
و بک دست با **فیل پایه** آنها ظاهر شده است.
از نظر ساختن ظروف سفالی مرا تبه **نمودار**
که چگونگی مهارت ایشان در **شکار** **سنگ**
آب خورده ها و قدح ها و ذوق هنری آنها در
نقوش نباتی و حیوانی **نمودار** است. تبارز
الهام از محیط طبیعی را در آثار **سیرت** **انگور**
(ماریک) روی فیلمی در **کنگره** ایران شناسی

در تهران دیدم. (مارلیک) تپه ایست در جنوب
غرب سواحل خزر در استان گیلان. و در میان
آنادمکشوفه غیر از طرف شمالی نفیس اشیای
طلائی زیبا می موجود است که به هزار اول
ق. م. مربوط می باشد (روح الهام از طبیعت در
نفوس و تزئینات ظریف سفالی مند بنگک
بکمال وضاحت منعکس گردیده. در قندهار
امروز تپه های گل بیچک در هر باغ و کنار هر
چو بیاری دیده میشود. اشکال برگها و
پیاره های قشنگ این گل و برگه ذوی قدح
ها در آب خورده های مند بنگک بکمال زیبایی رسم
شده که معرف ذوق و مهارت هنری است. هنگام
روی چادر این آب خورده ها اشکال بکنوع
قوچ کوهی، یا دشتی، یا بایدن نسبتاً طولیل و
شاخ های بزرگ و بکنوع مرغ دشتی شبیه
قیل مرغ وحشی یا اهلی نقش گردیده. مثل
این حیوانات و پرندگان امروز در وادی
ارغنداب و هیرمند از میان رفته ولی در دوره
برونز (مفرغ) بکثرت دیده میشود و مردمان آنها را
شکار میکردند، میگردانند و تریه میگردانند
(روی طرف سقایی تپه های سیالک و بیابان
«ایران» عین نفوس برگهای بیچک و قوچ به
سنگ و استیل مند بنگک دیده میشود.)
مقصود از تدکارات این مطالب معرفی قریحه
هنری مردمان دوره مفرغ در وادی هیرمند
و ارغنداب است و سنا و متذکره نشان میدهد که
مردمان این زمان در وادی های رودخانه های
بزرگ افغانستان چه در شرق و چه در غرب چه
در شمال و چه در جنوب علاوه بر میا دست در
شکار و تریه حیوانات در می داری و گله
داری و گشت و کار و زمین داری از نظر
قریحه و ذوق هنری هم مراتبی خوبی را پیچوده
بودند و همانطوریکه بیشتر اشاره کردم
دامنه این مدنیت در ساحه های بسیار وسیعی در

شرق گسترش داشت و شباهت های نزدیک
ترا در شرق و غرب قسلا ت ایران، در
افغانستان و ایران مشاهده میکنیم.
در اطراف قبل النار بیخ موزه کابل در
انسانی حجاری شده در سنگ (مکشوفه از
مند بنگک) دیده میشود که علی الجماله آنرا
قدیم ترین نمونه بیگر سازی در افغانستان
پنداشته میتوانیم و ثابت میسازد که باشندگان
حوزه ارغنداب در طی سه و نیم یا سه هزار
سال قبل از امروز نه تنها در نقاشی بلکه در
هیكل سازی و حجاری هم مهارتی حاصل
نموده بودند.
در (ده موداسی غندی) که تپه باغندی است در
(بخجوانی جنوب قندهار) هیكل کوچکی از گل
پخته پیدا شده. البته پیدا شدن این بیگره
(که اصلاً در انواع زمین و حاصل خیزی
در نشان میدهد و آنرا آله مادریا (بیخ بانو)
یا (اناهیتا) یا (ناهید) و به نام های دیگر
میخوانند) از نقاط مختلف اسپانیا از ماورای
سحرای گوبی تا سواحل بحیره روم از همه
جایچه از هندچه از پاکستان چه از افغانستان
و چه از ایران و چه از عراق و بین النهرین و چه
از شام و لبنان و جزیره قبرس پیدا شده و چیز
منمادنی است و نشان دهنده قسمتی از تشابه
معتقدات مردمان این ساحه و وسیع در روزگار
قبل النار بیخ میباشد ولی وجود آن در افغانستان
بخصوص در وادی ارغنداب (عین نمونه ای
آن از وادی سند از مو هینچو در وهره به واز
بلوچستان از نال و جالهدان پیدا شده) نمایان
میسازد که زراعت و گشت و کار و زمین داری
در وادی ارغنداب و هیرمند که اداری آن تا
امروز نهایت حاصل خیز است خوب متداول شده
بود (اهالی مند بنگک ده موداسی غندی
و باشندگان سرخ داغ و سفید داغ (در بیخ قدیم)

دروازی های این دوروز خانه در طی سه هزار سال ق.م.علاوه بر مالداری به زمین داری و کشت و ذراعت توجه خوب داشتند و حاصل زمین داری و مال داری ایشان را نسبتاً آسوده تر ساخته بود و در دوره مفرغ ذوق و تریجه هنری خوبی پیدا کردند.



تابلولنی که تا اینجا رسم کروم مشکلی روی استاد باستان شناسی است که در اطلاق قبل انتشار در موزه کابل جمع شده و انتشار **پرسی** ها به صورت رسائل و کتب در **پارس** منتشر یافته.

پهلوی استاد متذکره ادبیات شفاهی (بعدها به قید تحریر در آمده) نیمه اسطوره نیمه داستانی هم داریم. البته مقصود عبارت از **سرودهای** و **داستانی** است که مدتی شکل شفاهی داشت و بعد هم شکل تحریری بخود گرفت ولی چه شفاهی چه تحریری فرق **پارسی** و محسوس میکند جز حرف و جز شعر و جز داستان نشان مادی که ثابت کننده آن همه حرف ها باشد تا حال از جایی دستگیری نگردیده یعنی زده بی از آنچه سرود پندی و داستانی میگردد عملاً اذ دل خاک ما و خاک های کشور های مجاور ما کشف نشده. منتها در بعضی جا یا در ایران یا در ماوراءالنهر یا در نیم قاره هند و پاکستان بعضی اجزاء و دهنه مفرغی اسپ یا استخوان بندی اسپ یا برخی چیز های دیگر را یافته و استناد میکنند که این اسپ ها را آریاها اهلی کرده و با خود آورده اند البته ناجایی در بن حرف ها حقایقی هست ولی مقصود اینجا از آریا های عصر پندی و داستانی و داستان هائی است که در ادب این دوروز و در منبع چشم میخورد و بگوش میرسد پیش از اینکه آریاها از (اران و)

یعنی از شمال آمو دریا از حوالی فرغانه بر ساحه وسیعی بین سرد دریا و دریای مازندران (خوارزم به معنی وسیع) پراکنده شوند و به خاک های کنونی افغانستان و ایران پایان شوند چه در وادی سند و چه در کرانه های جنوبی بحیره خزر در مدنیتهای عالی و پیشرفته وجود داشتند که مدنیتهای (موتجو دیرو) (هره به) از یسکو مدنیتهای (سیالک) و (جیان) از سوی دیگر و مدنیتهای (مندیگک) در نفس افغانستان مراتب آنرا نشان میدهد و آثار تپه های (مارلیک) و (چراغعلی) و (کلادشت) در **روزگار** نزدیکتر در حوالی ۱۱ قرن تا هزار ق.م. کمال ذوق و نقاست هنری پیش از ظهور قبایل (امادی) و (پارسوا) و از در آن حدود ظاهر میسازد.

متأسفانه متقارن ظهور قبایل آریایی در افغانستان نظیر آنچه از تپه های (مارلیک) و (چراغعلی) از گیلان و مازندران و کلادشت نزد یک چالوس پیدا شده هنوز ظاهر نگردیده. پس حجاباً از تمام آنچه سرود و پند و آریاها نقل میکنند میگذریم و بدان نتیجه چشم شکلی نیست که پیش از (مادها) و (پارسه ها) بعضی عناصر دیگر آریایی در غرب ایران ظهور کرده که شرح جزئیات آن کار این مختصر نیست. هکذا به اوایل ظهور قبایل (مادی) و (پارسه) در حواشی جنوب غربی بحیره خزر و **خورد** آنها بطرف غرب با عناصر سامی کاری نداریم.



تا اینکه در حوالی قرن های ۷-۶ ق.م. قبایل آریایی (ماد) و (پارسه) در غرب ایران روی صحنه می آیند و بقدرت میرسد. **قلمرو**

برخورد

سلطنت مادها در نیمه غربی خاک ایران کنونی محدود می ماند ولی قلمرو دولت (پادشاهی) هخامنشی از خاک ایران کنونی و از آنچه که در اصطلاح جغرافیائی طبری (فلات ایران) گویند هم وسیع تر می شود و از سیحون و جیحون تا دایوب و نیل در سه قاره آسیا و اروپا و آفریقا گسترش پیدا میکند و بطوریکه در مساحت های بعد مختصراً خواهیم دید در طبری دو صد سال (قرنهای ۵ و ۴ ق م) تحول و وضع فرهنگی و هنری و ادبی خاک های افغانستان با خاک ایران پیوسته و مربوط است.

مقصود من اینجا نشان دادن وسعت قلمرو امپراتوری هخامنشی نیست بلکه یادآوری است که در زندگی بشری بخصوص در محیط خود ما در ایران فرهنگ و هنر بمیل می آید. امپراتوری هخامنشی ها مدت ۲۰۰ سال دوام کرد. در این مدت طولانی در مراکز ایالات باختر پیش (یعنی باختر به مفهوم تمام صفحات شمال هندوکش) هارپوه (حوزه هری رود) هاراپوتی (حوزه ارغنداب و نرنک) در انجمن یعنی حوزه سفلی هیرمند و سیستان) گندهارا (ننگر هار به معنی وسیع کلمه که از کابل تا تاگزینا تمام دره رود کابل را در بر می گرفت) تا ناگوش یا (تت گوش) یا (کهنساران مرکزی افغانستان) قلمه های بزرگ پاراپات و پروج برای رهاش (خشر یا ون) یا شهر بان یا استان بان یا نایب الحکومه که یونانی ها ساتراپ می گفتند بشیوه معماری، هخامنشی با دیوارهای کنگره دار و مرتبه دار که

مشهور

نمونه های آن در (پرسه) یا (تخت جمشید) دیده میشود ساخته شده بود. ترکیب شش ضلعی و سنگ تراشیده و قیل یا به های حجازی شده در آن مشهور است شبیه می نیست که هخامنشی ها رسم الخط را از بابلی ها فرا گرفتند ولی اصلاحات فراوانی در آن کردند و بجای صدحرف میخی و «ایدو او گرام» الفبای ساده می فقط با ۳۶ حرف برای نگارش فارسی باستان اختراع کردند که هر حرف صوتی را ادا میکرد. در کتیبه های تخت جمشید سه زبان فارسی باستان، عیلامی و بابلی دیده میشود. این دو زبان دیگر هم در حرف میخی نوشته میشد ولی تعداد حرف الفبای آنها فرق داشت.

اگر چه زبان فارسی باستان زبان داری بود و با اینکه رسم الخط میخی با حرف معه و دی برای آن اختراع کرده بودند معنی لك در دیوان دفتر امرا و مکاتبه مورد استعمال داشت بیشتر در کتیبه های ایلات و عمرانات بکار میرفت و زبان اداری و دفتر داری و مکاتبه زبان و رسم الخط (آرامی) بود که در پایتخت هخامنشی و در اقطار قلمرو مربوطه بهیت زبان رسمی و واسطه مفاهمه بین اقوامی بشمار میرفت و چون این زبان نقش بزرگی در ادب و فرهنگ افغانستان بازی کرده و کتیبه هایی بدان زبان از دیار ما پیدا شده از آن مفصل تر صحبت میکنیم.



آرام ها قومی بودند سامی نژاد که

ادامه دارد